

رساله

اثبات امامت



آيت الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

امامت به معنای زعامت و پیشوایی جامعه مسلمانان پس از رسول خدا (ص)، یکی از حیاتی ترین مبانی فکری و اعتقادی برای امت اسلامی قلمداد می گردد. در عین حال، مبحث امامت، همواره یکی از مهمترین مباحث مورد اختلاف میان مکاتب کلامی در آئین اسلام بوده است.

دانشمندان همه مذاهب اعتقادی اسلامی، دلایل گسترده ای از کتاب و سنت بر ضرورت و لزوم امامت و مدیریت امور جامعه مسلمین پس از رسول خدا (ص)، اقامه کرده اند که به عنوان نمونه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

دانشمند بزرگ شیعه، شیخ صدوق در کتاب خود "علل الشرایع" به نقل از فضل بن شاذان، روایتی را نقل می کند که به امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

منسوب است. در ضمن این روایت بلند، فرازهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت امامت و زعامت امت اسلامی، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«أنا لانيجِدُ فرقةً من الفرق و لا ملة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقيم و رئيس لما لا بدّ لهم منه من أمر الدّين و الدّنيا فلم يجز في حكمة الحكيم أن يترك الخلق لما يعلم أنّه لا بدّ لهم منه ولاقوام لهم إلا به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون به فيئهم و يقيمون به جمعتهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم». (علل الشرائع، باب 182، ح 9، ص 253).

یعنی: ما هیچ گروه و امتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان

او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می‌دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می‌دارد.

از میان علماء اهل سنت نیز، ابوالحسن ماوردی در کتاب خود به نام «الأحكام السلطانية» ، چنین می‌گوید:

«الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجب بالإجماع».
(الاحكام السلطانية (ماوردی)، باب اول، ص 5، ط 1، مصر).

یعنی: امامت و پیشوایی امت، به منظور جانشینی و پی‌گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می‌دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

این نویسنده، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات سخن خود، به دو دلیل عقلی و نقلی اشاره می‌نماید:

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:

«لما فی طباع العقلاء، من التّسليم لزعيم يمنعهم من التّظالم، و يفصل بينهم فی التّنازع و التّخاصم، و لولا الولاة لکأنّوا فوضى مهملین و همجا مضاعین». (همان منبع).

یعنی: زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفتنه می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

اما در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولکن جاء الشّرع بتفویض الامور إلى ولیّه فی الدّین، قال الله عزّوجلّ: (یا ایّها الذّین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اُولی الامر منکم) ففرض علینا طاعة اُولی الامر فینا و هم الائمة المتامرون علینا». (همان منبع)

یعنی: اما شریعت، امور را به ولیّ و سرپرست جامعه در دین، تفویض نموده است. خداوند بزرگ می فرماید:

«ای ایمان آورندگان، از خداو پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید».

پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.

بر اساس آنچه گذشت، ضرورت و لزوم امامت و انعقاد آن در شریعت اسلامی، مورد اتفاق دانشمندان در همه مکاتب عقیدتی و کلامی است. آنچه موجب اختلاف گردیده است، تعیین مصادیق امامت و زعامت جامعه مسلمانان پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) است، که در این رساله موجز، به توضیح معالم آن خواهیم پرداخت.

تعریف علم کلام

از آنجا که مباحث این رساله در باب امامت، از دیدگاه علم کلام اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، شایسته است در ابتدا، به تعریف این دانش بپردازیم. علم کلام، دانشی است که با روش های عقلی، نقلی و تاریخی، به بحث از مبانی اعتقادی و اصول دین می پردازد و با پاسخگویی به شبهات و پرسش های وارده، از حریم دین و مذهب، دفاع می کند.

دانشمند بزرگ شیعه، شیخ طوسی (متوفای سال 460 هجری قمری) در کتاب "شرح العبارات المصطلحة بین المتکلمین"، علم کلام را دانشی می داند که در آن از ذات خداوند متعال و اسماء و صفاتش و مبدأ و معاد بر اساس قانون شرع بحث می شود.

دانشمند دیگر علم کلام، عبدالزاق لاهیجی نیز، در کتاب "شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام"، چنین می گوید:

"موضوع الكلام ذات الله تعالى لانه يبحث عن صفاته الثبوتية و السلبية و افعاله المتعلقة بأمر الدنيا ككيفية صدور العالم عنه بالاختيار و حدوث العالم و خلق الاعمال و كيفية نظام العالم بالبحث عن النبوات و ما يتبعها أو بأمر الآخرة كبحث المعاد و سائر السمعيات فيكون الكلام هو العلم الباحث عن احوال الصانع من صفاته الثبوتية و السلبية و افعاله المتعلقة بأمر الدنيا والآخرة".

يعنى: موضوع علم كلام، ذات خداوند متعال است، زیرا این دانش، در باره صفات ثبوتیه و سلبیه و افعال خدا که متعلق به امور دنیاست بحث می کند، مانند کیفیت صدور عالم از او با اختیار، و حدوث جهان، و آفرینش اعمال، و چگونگی نظام جهان با بحث از نبوت و توابع آن، و بحث از عالم آخرت مانند مبحث معاد و دیگر اموری که مبتنی بر سمعیات (آیات و روایات) است.

پس علم کلام، دانشی است که پیرامون احوال آفریننده جهان از جمله صفات ثبوتیه و سلبیه و افعال او که مربوط به دنیا و آخرت است، و همچنین نبوت و توابع آن یعنی امامت، بحث می نماید.

ابن خلدون، در کتاب "المقدمة"، این دانش را بر اساس معتقدات خود، چنین تعریف می کند:

"هو علم يتضمن الحجاج عن العقائد الايمانية بالادلة العقلية، و الرد على المبتدعة المنحرفين فى الاعتقادات عن مذاهب السلف و اهل السنة.

یعنی: علم کلام، دانشی است که شامل احتجاج و دفاع از عقائد ایمانی با دلایل عقلی، و نیز شامل پاسخ به شبهات بدعت گذاران منحرف در اعتقادات نسبت به مذاهب پیشینیان و اهل سنت می گردد.

مسائل مهم علم کلام

مباحث بسیاری در علم کلام مطرح می گردد، که معروفترین آنها به شرح ذیل می باشد:

- اثبات وجود خدا
- اسماء و صفات و افعال خدا
- حدوث یا قَدَم عالم
- توحید
- نبوت عامه و خاصه

- معاد
- عدل الهی و حسن وقبح ذاتی
- امامت و عصمت امامان
- مباحث اعتقادی دیگر مانند: شفاعت، توسل، رجعت، بداء و غیر آن.

کلام جدید

در قرون اخیر، اصطلاح "کلام جدید" یا (Modern theology) و (New theology) در نوشتارها و سخنان دانشمندان معاصر مشاهده می گردد. اندیشمندانی مانند "شلایر ماخر" و امثال وی، در طرح و بررسی مباحث کلام جدید، نقش مهمی را ایفاء کرده اند.

پرسشی که در این زمینه مطرح می گردد این است که آیا کلام جدید، دانشی نوین غیر از علم کلام است و تفاوتی ماهوی با آن دارد، و یا اینکه اطلاق چنین اصطلاحی تنها به خاطر طرح شدن مسائل و پرسشهای جدید در دایره اندیشه کلامی است و مطرح شدن

روش‌هایی نوین در عرصه بحث و بررسی دانش یادشده ،
موجب پیدایش علمی جدید نمی باشد؟
از آنجا که پذیرش هر یک از این دو نظریه، آثار عملی
چندانی ندارد، به خاطر رعایت اختصار، از تفصیل در این
مبحث خودداری می کنیم.

مباحث مهم علم کلام جدید

علاوه بر بحث پیرامون اصول دیگر علم کلام با روش های
مدرن و امروزی، برخی از مباحث اساسی دیگر که در
عرصه کلام جدید مطرح می گردد، بدین شرح می باشد:

- تئوری عصرت معارف دینی
- هرمنوتیک
- پلورالیسم دینی (کثرت گرایی)
- آزادی دین و دین سالاری
- ارتداد و آزادی
- سازگاری علم و دین
- تکلیف مداری یا حقوق مداری

- پاسخ به پرسش های مربوط به نظریه تکامل انواع و آفرینش انسان
- صحت یا سقم قرائت های گوناگون از دین
- خاتمیت و مدرنیته
- مبنا بودن احساس یا تعقل در درک معارف دینی و ...

مکاتب کلامی در اسلام

مذاهب کلامی متعددی در طول تاریخ اسلام به وجود آمده که مهمترین آنها عبارتند از:

- مکتب امامیه، متعلق به مذهب شیعه
- مکتب معتزله، متعلق به مذهب اهل سنت
- مکتب اشاعره، متعلق به مذهب اهل سنت

مکتب امامیه

مذهب امامیه همان مکتب تشیع است که از صدر اسلام تحت رهبری پیامبر گرامی اسلام (ص)، توسط امام علی

- بن ابی طالب (ع) بنیانگذاری شد، و در پرتو هدایت های
 ائمه معصومین از اهل بیت (علیهم السلام) تکامل یافت.
 نظریه پردازان بزرگی در عرصه علم کلام امامیه به تبیین
 معالم این دانش پرداخته اند که برخی از آنان عبارتند از:
- **شیخ مفید** ، صاحب کتابهای متعدد در علم کلام، مانند
 "اولئیل المقالات" و "النکت الاعتقادیة" و غیر آن.
 - **شیخ طوسی** ، صاحب کتاب "تمهید الاصول" و
 "المفصح فی الامامة" و غیر آن.
 - **سید مرتضی** ، صاحب کتاب "جواب الملاحدة فی قدم
 العالم".
 - **خواجه نصیر الدین طوسی** ، صاحب کتاب نفیس "تجرید
 الاعتقاد" یا "تجرید الکلام".
 - **علامه حلی**، صاحب کتاب "کشف المراد" و "الالفین" و
 غیر آن.
 - **محقق اردبیلی**، صاحب کتاب "اثبات واجب" و "حاشیه
 بر تجرید الاعتقاد" و غیر آن.

- عبد الرزاق لاهیجی، (صاحب کتاب شوراق الالهام فی شرح تجرید الکلام) و ...

مکتب معتزله

مکتب معتزله، توسط "واصل بن عطا" (متوفای سال 131 هجری) در سال 105 هجری، بنیانگذاری شد. او با حسن بصری معاصر بود و در مجالس درس او شرکت می نمود، ولی از شیوه فکری وی کناره گیری کرد و حوزه کلامی دیگری را تاسیس نمود و بدین جهت، مکتب او "معتزله" نامیده شد؛ در حالی که پیروان این نحله کلامی، خود را "اهل التوحید و العدل" می نامیدند.

در مکتب معتزله، چهره های مختلفی ایفای نقش کردند که برخی از آنان عبارتند از:

- عمرو ابن عبید (143)
- ابوالهذیل العلاف (235)
- ابراهیم ابن سیار (231)

- ابوعلی جبایی (303)
- ابوهاشم جبایی (321)
- عبدالجبار همدانی (415) و ...

مکتب اشاعره

در قرن سوم هجری، مکتب "اشاعره" توسط "ابوالحسن علیّ بن اسماعیل اشعری" (متولد سال 260 یا 270 هجری و متوفای 324 هجری) در سال 305 هجری در منطقه بین النهرین، به وجود آمد. ابوالحسن اشعری به مدّت بیش از چهل سال پیرو معتزله بود، و شاگرد یکی از سران مکتب اعتزال به نام ابوعلی جبایی محسوب می شد.

شخصیت های معروف این نحله کلامی عبارتند از:

- قاضی ابوبکر باقلانی (متوفای 403)
- امام الحرمین جوینی (متوفای 478)
- محمد غزالی (متوفای 505)

- فخر رازی (متوفای 606)
- عبد الکریم شهرستانی (متوفای 548)
- سعد الدین تفتازانی (متوفای 791 یا 793)
- عضد الدین ایچی (متوفای 756 یا 757) و ...

تفاوت دیدگاه های مکاتب کلامی

گرچه مکاتب کلامی امامیه، معتزله و اشاعره در بسیاری از اصول اعتقادات اسلامی مانند اثبات وجود خدا، توحید و یگانه پرستی، اعتقاد به نبوت حضرت محمد (ص)، اعتقاد به معاد، اهتمام به قرآن به عنوان کتاب آسمانی و بسیاری از امور دیگر با هم متحد و هم عقیده هستند، اما در برخی از موارد فکری و عقیدتی، دارای اختلاف نظر می باشند.

برخی از موارد اختلافی میان سه مکتب یادشده، بر گرد محورهای ذیل می چرخند:

- جبر و اختیار
- اسماء و صفات خدا

- تعیین جایگاه عقل نسبت به شرع
- حسن و قبح عقلی
- مبحث شفاعت
- حقیقت فعل انسان
- امر به معروف و نهی از منکر
- حبط عمل
- امامت
- عصمت انبیاء و امامان

همانگونه که ملاحظه می فرمایید، یکی از مهمترین مسائل مورد بحث میان امامیه از یکسو، و معتزله و اشاعره از سوی دیگر، مبحث امامت و توابع آن، مانند مسأله عصمت است.

در اینجا، به منظور رعایت اختصار، از شرح و تفصیل موارد دیگر می پرهیزیم و به مقتضای اینکه هدف از تدوین این رساله، تبیین و اثبات امامت است، به شرح مبحث امامت می پردازیم.

امامت امت

امامت، به معنای زعامت و رهبری جامعه است. اما در اصطلاح علم کلام اسلامی، امامت به معنای ریاست و زعامت جامعه مسلمانان پس از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در امر دین و دنیا می باشد. در اینجا، نمونه هایی از سخنان دانشمندان مسلمان را در زمینه تعریف "امامت"، از نظر شما می گذرانیم:

دانشمند بزرگ علم کلام امامیه، شیخ مفید (م 413 هجری قمری) چنین می گوید:

"الامام هو الانسان الذي له رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا نيابة عن النبي (ص)". (سلسله مولفات، النکت الاعتقادية، ج10، ص39).

یعنی: امام، انسانی است که دارای زعامت عمومی در امر دین و دنیا به نیابت از پیامبر (ص) می باشد.

شیخ طوسی (م460 ق): نیز، چنین می نویسد:
"الامام هو الذي يتولى الرئاسة العامة في الدين و الدنيا جميعا". (شرح العبارات المصطلحة بين المتكلمين).

یعنی: امام، کسی است که ریاست عام در همه امور
دین و دنیا را بر عهده دارد.

خواجه نصیر الدین طوسی (م 672 ق)، به عنوان یکی
دیگر از دانشمندان علم کلام، چنین می نگارد:

**"الامام هو الانسان الذي له الرياسة العامة في الدين و
الدنيا بالاصالة في دارالتكليف".** (تلخیص المحصل).

یعنی: امام، انسانی است که زعامت عام در دین و دنیا
به صورت بالاصالة در جهان تکلیف دارد.

علم الهدا ، سید مرتضی (م 436 ق) چنین می گوید:
**"الامامة رياسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنيابة عن هو
في دارالتكليف".** (الذخيرة في علم الكلام صفحه 409).

یعنی: امامت، ریاست عام در دین به صورت بالاصالة، نه
به نیابت، در عالم تکلیف است.

علامه حلی (م 726 ق): نیز، چنین می نویسد:

"الامامة رياسة عامة فى امور الدنيا و الدين لشخص من الاشخاص نيابة عن النبى و هى واجبة عقلا لان الامامة لطف" (الباب الحادى عشر؛ ص 38).

يعنى: امامت، رياست عام در امور دنيا و دين براى شخصى از اشخاص به نيابت از پيامبر است، و اين امر واجب عقلى است، زيرا امامت، لطف است.

امامت در قرآن

تا اینجا، با مفهوم امامت از دیدگاه علم کلام اسلامى آشنا شدیم.

اما این واژه در لغت و در لسان قرآن مجید، به معانى گوناگون آمده است. در لغت عرب، امامت به معنای مطلق پیشوایی است. در قرآن نیز، این کلمه برای معانى مختلفی به شرح ذیل، استفاده شده است:

- پیشوا
- راهنما
- راه
- لوح محفوظ

همچنین، قرآن مجید، فرستادگان خدا را به عنوان امامان
جامعه معرفی می کند و چنین می فرماید:

"وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ". (سوره انبیاء، آیه
73).

یعنی: ما آنان را امامان و پیشوایان قرار داریم تا مردم را به
امر ما هدایت کنند، و کار خیر و خوبی ها را به آنها وحی
کردیم، و برپا داشتن نماز را و پرداخت زکات را، و آنان
عبادت کنندگان ما بودند.

آنچه در این نوشتار می آید، بر اساس معنای امامت از
دیدگاه علم کلام، یعنی پیشوایی جامعه مسلمانان در
امر دین و دنیا، پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) به عنوان
خلیفه و جانشین آن حضرت می باشد.

شرایط امامت

همانگونه که در تعریف امامت از نظر دانشمندان علم کلام هر دو گروه اهل تشیع و تسنن گذشت، زعامت در امر دین و دنیا در مفهوم و معنا امامت در نظر گرفته شده است.

مکتب امامیه بر اساس این ویژگی در تعریف امامت، شرایط ذیل را برای احراز مقام امامت و خلافت رسول خدا (ص)، ضروری و لازم می داند:

- عصمت

- افضلیت

- تنصیص

اینک، به شرح هریک از شرایط یادشده می پردازیم و دلایل آنها را از نظر شما می گذرانیم:

شرط اول: عصمت

عصمت، به عنوان یکی از مهمترین ویژگی های امام، دلایل متعددی دارد و ما از میان آنها برخی را یادآور می شویم:

دلیل نخست

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ». (مستدرک حاکم، جزء سوم، صفحه 148. الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، صفحه 149. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالکتاب و السنّه، ص 44 و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه 182 و 189 و غیر آنها آورده شده است).

یعنی: من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم، یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت

من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجا نکته ای است جالب و آن این که: بدون شك قرآن مجید، از هرگونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به وحی الهی راه یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، يك نواخت می باشند.

به بیان دیگر؛ جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی
قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه (علیهم السلام) همان
عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که فرمود: «لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ «این دو (در هدایت و
رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر،
بر من وارد شوند».

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در
مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا
گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن
را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان
نسبی و سببی آن حضرت نیستند؛ زیرا شگگی نیست که
همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ، روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

در اینجا، ممکن است پرسشی مطرح شود و آن اینکه برخی از منابع اهل سنت، به جای کلمه "اهل بیتی" در حدیث ثقلین، واژه "سنتی" را قرار داده اند، آیا کدامیک صحیح است؟

در پاسخ به این پرسش، مطلبی را که به تفصیل در کتاب "شیعه پاسخ می دهد" آورده ایم، با تلخیص در اینجا از نظر شما می گذرانیم:

با تحقیق در منابع رجالی و حدیث شناسی به این نتیجه می رسیم که حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) همان لفظ «اهل بیتی» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیتی»، «سنتی» آمده، از نظر سند

باطل و مردود است سند حدیث «و اهل بیته» از صحّت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و اهل بیته»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

1 - مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«ألا أيها الناس، فاتّما أنا بشرٌ يوشك أن يأتي رسول ربّي فأجيب، و أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به - فحث على كتاب الله و رعّب فيه ثم قال: - وأهل بيته، أذكركم الله في أهل بيته، أذكركم الله في أهل بيته، أذكركم الله في أهل بيته.»
(مسلم، صحیح، ج 4، ص 1803، شماره 2408، چاپ عبدالباقي).

یعنی: ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت

کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید - و پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آن گاه فرمود: - و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، این جمله را سه بار تکرار فرمود.

این متن را دارمی نیز در سنن خویش آورده است (دارمی، سنن، ج 2، ص 432 - 431).

باید گفت سند هر دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترین خدشه ای در آن نیست.

2 - ترمذی این متن را با لفظ «وعترتی اهل بیته» نقل کرده است که متن حدیث چنین است:

«أنتی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تصلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیته، لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض،

فانظروا كيف تخلفونى فيها». (ترمذی، سنن، ج 5، ص 663،
شماره 37788)

یعنی: من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت
می گذارم، مادامی که به آن تمسك بجوید، هرگز گمراه
نمی شوید; یکی از دیگری بزرگتر است:

کتاب خدا که ریسمان رحمت آویزان از آسمان به سوی
زمین است، و دیگری عترت و اهل بیت، و این دو هرگز از
هم جدا نمی شوند تا در حوض به من می پیوندند، بنگرید
چگونه با امانت‌های من رفتار می کنید.

مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می باشند،
هر دو بر لفظ «اهل بیت» تأکید دارند، و این بر اثبات نظر
ما کافی است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار
خاصی برخوردار است که نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سند متن «و سنتی»

روایتی که به جای «اهل بیته» لفظ «سنتی» را آورده حدیثی است مجعول که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویها آن را ساخته و پرداخته اند:

1 - حاکم نیشابوری در مستدرک، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل کرده است:

«عباس بن اُبی اُویس»، عن «ابی اویس» عن «ثور بن زید الدیلمی»، عن «عکرمه»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«يا ايها الناس انى قد تركت فيكم، ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا كتاب الله و سنة نبيه!». (حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93)

یعنی: ای مردم من در میان شما دو چیز را ترك کردم، مادامی که به آن دو، چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

در میان راویان این متن، پدر و پسر و وجود دارند که آفت
سندند و آن دو "ابو اویس" و "اسماعیل بن ابی اویس"
هستند.

اینک با استناد به منابع رجالی - حتی منابع علم رجال
اهل سنت - ، ضعف و عدم اعتبار این سند را به اثبات
می‌رسانیم:

حافظ مزّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فنّ رجال
درباره اسماعیل و پدرش چنین نقل می‌کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است)
می‌گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی
بن معین نقل شده که می‌گفته: این دو نفر حدیث را
می‌دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابواویس گفته
است: نمی‌توان به او اعتماد کرد.

نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است وثقه نیست.

ابوالقاسم لالكائى گفته است: «نسائى» عليه او زياد سخن گفته، تا آنجا كه گفته است، بايد حديث او را ترك كرد.

ابن عدى (كه از علمای رجال است) مى گوید: ابن ابى اويس از داىي خود مالك، احاديث غريبي را روايت مى كند كه هيچ كس آن را نمى پذيرد. (حافظ مزى، تهذيب الكمال، ج 3، ص 127).

ابن حجر در مقدمه فتح البارى آورده است: هرگز با حديث ابن ابى اويس نمى توان احتجاج نمود، به خاطر قدحى كه نسايى درباره او انجام داده است. (ابن حجر عسقلانى، مقدمه فتح البارى، ص 391، چاپ دارالمعرفه).

حافظ سيد احمد بن صديق در كتاب فتح الملك العلى از سلمة بن شيب نقل مى كند: از اسماعيل بن ابى اويس شنیده كه مى گفت: آنگاه كه اهل مدينه درباره موضوعى، دو گروه مى شوند، من حديث جعل مى كنم. (حافظ سيد احمد، فتح الملك العلى، ص 15)

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل حدیث است و ابن معین به او نسبت دروغ‌گویی داده است.

گذشته از این، حدیث او در هیچ یک از دو صحیح مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعدیل» می‌گوید: حدیث او نوشته می‌شود ولی با آن احتجاج نمی‌شود، و حدیث او قوی و محکم نیست. (ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج 5، ص 92).

و نیز ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح نیست. گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف می‌باشد.

نکنه قابل توجه این است که ناقل حدیث؛ یعنی حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند آن نپرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهی آورده که آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می افزاید.

اینک شاهد واهی او:

سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور مرفوع (حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند) نقل می کند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلّوا بعدهما؛ کتاب الله و سنتی ولن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض». (حاکم، مستدرک، ج 1، ص 93).

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

«الضبی»، عن: «صالح بن موسی الطلحی» عن
«عبدالعزیز بن رفیع»، عن «أبی صالح» عن «أبی هریره».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعول است و در میان
رجال سند، صالح بن موسی الطلحی آمده که سخنان
بزرگان علم رجال را درباره او می آوریم:

یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد
نیست. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر
است، بسیاری از احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل
می کند. نسائی می گوید: حدیث او نوشته نمی شود.
در مورد دیگر می گوید: حدیث او متروک است. (حافظ مری،
تهذیب الکمال، ج 13، ص 96).

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می نویسد: ابن حبان
می گوید: صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را
نسبت می دهد که شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام
می گوید: حدیث او حجت نیست و ابو نعیم می گوید:

حدیث او متروک است و پیوسته حدیث منکر نقل می کند. (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 4، ص 355).

باز ابن حجر در تقریب (ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره 2891) می گوید: حدیث او متروک است و ذهبی در کاشف (ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره 2412) می گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی در «میزان الاعتدال» (ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 302) حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته است که از احادیث منکر اوست.

سند سوم حدیث «وسنتی»

ابن عبدالبرّ در کتاب «تمهید» (التمهید، ج 24، ص 331) این متن را با سند یاد شده در زیر نقل کرده است:

«عبدالرحمان بن یحیی» عن «احمد بن سعید» عن
«محمد بن ابراهیم الدبیلی» عن «علی بن زید الفرائضی»
عن «الحنینی» عن «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف»
عن «ابیہ» عن «جده».

امام شافعی در مورد کثیر بن عبدالله می گوید: او یکی از ارکان دروغ است. (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 8، ص 377، ط دارالفکر؛ تهذیب الکمال، ج 24، ص 138) ابو داود می گوید: او یکی از کذابین و دروغگوهاست. (همان منبع).

ابن حبان می گوید: عبدالله بن کثیر از پدر و جدش کتاب حدیث را نقل می کند که اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روایت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجیب و نقد. (ابن حبان، المجروحین، ج 2، ص 221).

نسائی و دارقطنی می گویند: حدیث او متروک است. امام احمد می گوید: او منکر الحدیث است و قابل اعتماد نیست و ابن معین نیز همین نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در کتاب «التقریب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعیف» اکتفا کرده و کسانی را که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالی که پیشوایان علم رجال او را به کذب و جعل متهم کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتار او واهی و سست است.

نتیجه

این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وسنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در مقابل حدیث صحیح «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر خطیبان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را که از رسول خدا وارد نشده، ترك کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیته» و ترمذی به لفظ «عترتی» و اهل بیته» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

دلیل دوم

دومین دلیل بر شرط عصمت این است که خدای بزرگ در قرآن مجید، مسلمانان را به پیروی از "اولی الامر" به عنوان جانشینان پیامبر (ص) امر می فرماید و اطاعت از

آنان را بعد از اطاعت از خدا و رسول او قرار می دهد و چنین می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (سوره یونس، آیه 35).

یعنی: از خدا و پیامبر او و صاحبان امر خود اطاعت کنید. روشن است که خداوند در صورتی به لزوم اطاعت مسلمانان از شخصی بدون قید و شرط فرمان می دهد، که او معصوم باشد و امکان سقوط در ورطه نافرمانی خدا و خطا در ابلاغ رسالت الهی برای او وجود نداشته باشد. زیرا در غیر این صورت، پیروی از افراد ستمگر و گمراه و فاسق و خطاکار نیز، لازم خواهد بود، در حالی که این امر، خلاف حکمت و عدالت خداوند است.

دلیل سوم

سومین دلیل بر لزوم عصمت برای امام و خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، این آیه شریفه قرآن است که چنین می فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاْتَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَالَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَآ اِنْبَآءُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ».
(سوره بقره، آيه 124).

يعنى: هنگامى كه ابراهيم را پروردگارش به امورى آزمود،
و او آنها را تمام كرد، خداوند به او فرمود: تو را امام و
پيشواى مردم ساختم، ابراهيم گفت: از ذريه من نيز
كسى امام خواهد شد؟ خداوند فرمود: عهد من (يعنى
امامت)، به ظالمان نمى رسد.

گرچه حضرت ابراهيم (ع) داراى منصب نبوت و رسالت
بود، اما بر اساس اين آيه شريفه لازم بود امتحانات
سختى را بگذراند تا به مقام امامت و پيشوايى جامعه
برسد.

نكته مورد نظر ما، پايان آيه است كه ابراهيم (ع)، مقام
امامت را براى ذريه و نوادگان خود نيز آرزو مى كند، ولى
خداوند در پاسخ او مى فرمايد: عهد من به ظالمان
نخواهد رسيد.

بنا بر اين، كسى كه مصداق "ظالم" باشد، از نيل به اين
مقام الهى محروم خواهد بود.

از سوی دیگر می دانیم که هرگونه گناه و معصیت، مصداق ظلم است، یا ظلم به خود (اگر گناه شخصی باشد) و یا ظلم به دیگران (اگر معصیت اجتماعی باشد).

از اینرو، خدای بزرگ در قرآن شریف چنین می فرماید:
«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (سوره طلاق، آیه شماره 1).

یعنی: هرکه از حدود الهی تعدی و تجاوز نماید، بر خود ظلم و ستم نموده است.

بر اساس این آیه شریفه قرآن، شخصی که از مقام عصمت و بی گناهی برخوردار نباشد، نمی تواند به مقام امامت نائل گردد.

شرط دوم: افضلیت

افضلیت برای احراز مقام امامت، به معنای سرآمد بودن در علم و دانش دینی، پارسایی و فضائل اخلاقی، و تدبیر و تدبیر در اداره امور جامعه است.

دلیل لزوم این شرط نیز، بسیار روشن است. زیرا عقل حکم می کند به اینکه فردی که دارای ویژگی های یادشده باشد، برای تصدّی پست امامت در دین و زعامت در اداره امور جامعه، اولویّت و ارجحیت دارد، و اگر فرد مرجوح و مفضولی را بر وی مقدم دارند، تقدیم مفضول بر فاضل لازم می آید و این امر، خلاف عقل و سیره عقلاء می باشد.

از اینرو، خدای بزرگ در قرآن مجید، تقدیم مفضول بر فاضل را در موارد گوناگون مثل امر هدایت مردم و علم و دانش، با استفهام انکار ابطالی، مورد نکوهش قرار داده و آن را باطل شمرده است.

به عنوان مثال ، در آیه 35 از سوره یونس ، چنین می خوانیم:

**"أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ".**

یعنی: آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن شخصی که خود هدایت

نمی‌شود مگر اینکه او را هدایت کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟

همچنین، در آیه 9 از سوره زمر نیز، چنین آمده است:

"قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ".

یعنی: آیا آنانکه می‌دانند با آنانکه نمی‌دانند برابر هستند؟ تنها خردمندان متذکر می‌گردند.

شرط سوم: تنصیص

از آنجا که به حکم روایات اسلامی و آیات شریفه قرآن مجید، لزوم عصمت برای امامان و جانشینان پیامبر گرامی اسلام (ص) به اثبات رسید، و از سوی دیگر، بجز خدای بزرگ که عالم به اسرار پیدا و پنهان بندگان است، هیچکس دیگر نمی‌تواند به وجود مقام عصمت در شخصی از اشخاص پی ببرد، بنا بر این، باید نصی از جانب خدا و پیامبر بر امامت امام و خلیفه رسول خدا (ص) وجود داشته باشد.

اینک ببینیم با توجه به شرایط فوق، چه کسی می تواند
امام و جانشین پیامبر گرامی اسلام (ص) باشد.

اثبات امامت علیّ ابن ابی طالب (ع)

پیروان مکتب امامیه، با توجه به شرایط عقلی و نقلی که برای امام و جانشین پیامبر (ص) به اثبات رسید، امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب (ع) را به عنوان نخستین امام و اولین خلیفه رسول خدا (ص) می دانند.

در زمینه تنصیب بر امامت امیر المؤمنین، مصادر متعددی از کتاب خدا و روایات رسول گرامی اسلام (ص) ارائه گردیده، که در این نوشتار به خاطر رعایت اختصار، به سه مورد اشاره می نماییم:

یکم - در آغاز بعثت، آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعرا: 214) به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.»

تعبیر آن حضرت چنین بود:

«قَائِمٌ يُوَازِرُنِي فِي هَذَا أَمْرٍ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي فَيَكُمُّ».

یعنی: کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟
تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی (علیه السلام) فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُمُّ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ». (تاریخ طبری، ج 2، ص 62 - 63. و تاریخ کامل، ج 2، ص 40 - 41. و مسند احمد، ج 1، ص 111 و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 13، ص 212 - 210).

یعنی: این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

دوم - در غزوه تبوک، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون مّتي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنه
لأنبيّ بعدي». (سیره ابن هشام، ج 2، ص 520. و «الصواعق
المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب 9، فصل 2، ص 121).

یعنی: آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به
منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از
من پیامبری نیست.

معنای روشن حدیث یادشده این است که همانگونه که
هارون وصی و جانشین بلافضل حضرت موسی بود، تو نیز
خلیفه و جانشین من هستی.

سوم - در سال دهم هجرت، رسول خدا (صلی الله علیه
وآله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع، در سرزمینی به
نام «غدیر خم» علی (علیه السلام) را در میان جمعیتی
انبوه به عنوان ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و
فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

یعنی: هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولى و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولى» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولویتی که خود داشت، برای علی (علیه السلام) نیز ثابت فرمود.

در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخمّ واسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاكم و نبيكم؟

فقالوا و لم يبدوا هناك التّعاميا

إلهكَ مولانا و أنت نبينا

و لم تلق منّا فى الولاية عاصيا

فقال له : قم يا علىّ فإننى

رضيتك من بعدى إماماً و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليّه

فكُونوا له اتباع صدق مواليا

هناك دعا : اللهم وال وليّه

و كن للذى عادى عليّاً معاديا

این اشعار را می توانید در اسناد و مدارک مورد وثوق

علمای اهل سنت، مانند موارد ذیل، ملاحظه فرمایید:

- المناقب (خوارزمی مالکی)، ص 80
- تذكرة خواص الأمة (سبط ابن جوزی حنفی)، ص 20
- كفاية الطالب، (نگارش گنجی شافعی)، ص 17.

در زمینه سند حدیث غدیر ، به این نکته اشاره می کنیم که این روایت از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند که اسناد آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد.

به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - چاپ مصر، باب 9، فصل 2، صفحه 122 مراجعه فرمایید.

همچنین، بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

از جمله، ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است.

از میان علمای شیعه نیز، علامه امینی، اسناد و مدارک این روایت متواتر را در کتاب "الغدیر" آورده است که پژوهشگران می توانند به آن مراجعه نمایند.

بنا بر آنچه بیان شد، نصوص مستند اسلامی، خلافت بلافصل و امامت امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب را به روشنی به اثبات می رساند.

نکته ای که شایسته است به آن اشاره شود این است که پس از اثبات تنصیب بر امامت امیر المؤمنین (ع)، عصمت آن حضرت هم که لازمه امامت است، به اثبات می رسد.

اینک به اسناد و مصادری که افضلیت آن حضرت را نیز به اثبات می رساند، اشاره می نمایم.

روشن است که دلایل افضلیت امام متّقیان و امیر مؤمنان (علیه السلام) بیش از آن است که در این نوشتار موجز بگنجد، و ما در اینجا تنها نمونه هایی از آن را از نظر شما می گذرانیم:

اخطب الخطباء خوارزمی در کتاب "مناقب" از ابن عباس، و او نیز از پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که فرمود:

"لو أنّ الریاض افلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب".

یعنی: اگر همه درختان باغ ها قلم شوند و همه دریاها مرکب گردند و تمام جنّ حسابگر شوند و همه انسان ها نویسنده گردند، نمی توانند فضایل علی بن ابی طالب را به شمار آورند.

بیهقی در کتاب فضائل الصحابة، این حدیث را از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل کرده که فرموده است:

"من اراد ان ینظر الی آدم فی عمله، و الی نوح فی تقواه، و الی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیئته، و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی علی بن ابیطالب".

یعنی : هرکس می خواهد حضرت آدم را از نظر علم و دانش بنگرد، و نوح را از نظر تقوی، و ابراهیم را در حلمش، و موسی را در هیبت و شکوهش، و عیسی را در عبادتش ببیند، به علی بن ابی طالب نگاه کند.

خوارزمی همچنین، در کتاب "مناقب" از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود:

"یا علی ، لو انّ عبداً عبد الله عزوجل مثل ما قام نوح في قومه و كان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله و مد في عمره حتى حج ألف عام على قدميه ، ثم قتل بين الصّفا و المروة مظلوما ، ثم لم يوالك يا علي ، لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها".

بر اساس این روایات و امثال آن از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، بزرگان جهان علم و فضیلت نیز، به تبیین فضائل امیر مؤمنان (ع) پرداخته و به توصیف کمالات والای آن حضرت اشاره کرده اند.

به عنوان مثال، بوعلی سینا در "رساله معراجیه"، امام علی (ع) را چنین معرفی می کند:

"برای همین بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسل علیهم‌السلام، با مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت و خزانه علم و عقل، امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت، یا علی اذا رأیت الناس یتقربون الی خالقهم بانواع البر، تقرب الیه بانواع العقل تسبقهم، و این چنین خطاب جز با چنان بزرگی راست نیامدی که اندر میان خلق همچنان معقول بود اندر میان محسوس، گفت، ای علی چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج بردند تو اندر ادراک معقول رنج بر تا بر همه سبقت‌گیری، لاجرم چون با دیده بصیرت عقل، مدرک اسرار گشت، همه حقایق را دریافت و به دیدن حکم داد و برای آن بود که گفت، لوکشف الغطاء ما ازددت یقیناً (یقین من در حدّی است که اگر همه پرده‌ها کنار روند، چیزی بر آن افزوده نگردد) ". [به نقل از کتاب "توفیق التطبيق"، نوشته علیّ ابن فضل الله جیلانی، صفحه 56].

همچنین، شیخ محیی الدین ابن عربی، از بزرگان عرفان نظری و صاحب کتاب فتوحات مکیه، در باب ششم آن کتاب، تحت عنوان "وصل" در معرفت آغاز خلق روحانی،

مقام "هباء" را که از اسامی صادر اول و نفس رحمانی است به رسول گرامی اسلام (ص) و امیر مؤمنان (ع) نسبت می دهد، و امام علی (ع) را به عنوان "امام العالم" و "سرّ همه پیامبران" نام می برد و چنین می نویسد:

"لم يكن أقرب إليه قبولا في ذلك الهباء، إلا حقيقة محمد (ص)، المسمّاة بالعقل...، و أقرب الناس إليه عليّ ابن أبي طالب، رضي الله عنه، أمام العالم، و أسرار الأنبياء أجمعين".

فخرالدین رازی، مفسّر و دانشمند علم کلام اهل سنت، در جلد اول کتاب "مفاتيح الغيب" که به "تفسیر کبیر" معروف است، پس از بیان رأی امام علی در خصوص مسأله جهر "بسم الله"، این عبارت زیبا را نقل می کند:

"ومن اتخذ عليا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه ونفسه".

یعنی: کسی که علی را به عنوان امام و پیشوای دین خود بداند، به دستاویز مستحکم الهی در امر دین و نفس خود، چنگ زده است.

افضلیت امام علی (ع) در حدّی است که حتّی دانشمندان و فرهیختگان غیر مسلمان نیز، زبان به بیان فضائل آن حضرت گشوده اند.

به عنوان مثال، **میکائیل نعیمه**، متفکّر مسیحی، در باره شخصیت امیر مؤمنان (ع) و عظمت شأن ایشان، چنین می نگارد:

"هیچ مورّخ و نویسنده ای، هر اندازه هم که از نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار باشد، نمی تواند تصویر کاملی از انسان بزرگی مانند امام علی (ع) در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد، ترسیم نماید، و دورانی پر از رویدادهای بزرگ مانند دوران او را توضیح دهد. تفکرات و اندیشه های آن ابر مرد عربی، و گفتار و کرداری را که میان خود و پروردگارش داشته است، نه گوشی شنیده، و نه چشمی دیده است". (کتاب "الإمام علی، صوت العدالة الإنسانية").

شیلی شمیل نیز، به عنوان دانشمندی که اصالتاً مسیحی بوده است و در عین حال، به عنوان یکی از پیشتازان

مکتب مادّیگری محسوب می شود، در باره امام علی (ع)
چنین می نگارد:

"پیشوا علیّ ابن ابی طالب، بزرگ بزرگان، یگانه نسخه
ای است که نه شرق و نه غرب، نه در گذشته و نه در
امروز، صورتی مطابق این نسخه ندیده است". (همان
منبع).

همچنین، حبران خلیل حبران، نویسنده غیر مسلمان نیز،
در مورد شخصیت والای امیر مؤمنان علیه السلام، چنین
می نگارد:

" او چشم از این جهان فروبست، مانند پیامبرانی که در
جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را
نداشتند، و به مردمی وارد می شدند که شایسته آن
پیامبران نبودند، و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان
نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود دانایتر
است". (کتاب "الامام علی"، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، جلد
اول).

اثبات امامت دوازده امام

پرسش دیگری که در باب امامت مطرح می گردد این است که چرا پیروان مکتب امامیه، به خلافت و امامت دوازده امام، اعتقاد دارند؟

در پاسخ به این سؤال، نخست به این حقیقت روشن اشاره می کنیم که پیامبر گرامی اسلام، در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود. حدیثی که بر این حقیقت دلالت می کند، نه تنها در منابع معتبر شیعه، بلکه در مصادر مورد وثوق اهل سنت هم وجود دارد، که نمونه ای از آن را یادآور می شویم:

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لا يزال الاسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها

فقلت لأبي ما قال؟ فقال: كلهم من قريش». (صحيح مسلم، ج 6، ص 2، ط مصر).

یعنی: از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت، زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟

اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که

همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

1 - علی بن ابی طالب

2 - حسن بن علی (مجتبی)

3 - حسین بن علی

4 - علی بن الحسین (زین العابدین)

5 - محمد بن علی (باقر)

6 - جعفر بن محمد (صادق)

7 - موسی بن جعفر (کاظم)

8 - علی بن موسی (رضا)

9 - محمد بن علی (تقی)

10 - علی بن محمد (نقی)

11 - حسن بن علی (عسکری)

12 - امام مهدی (قائم) که روایات متواتری از پیامبر، درباره او به عنوان «مهدی موعود» توسط محدثان اسلامی رسیده است.

به منظور آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسامی آنها نیز توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیان شده است، به منابع ذیل، مراجعه فرمایید:

1 - تذکرة الخواص (تذکرة خواصّ الامّة)، نوشته سبط ابن جوزی.

2 - کفاية الأثر، نوشته ابو القاسم خزاز رازی.

3 - وفيات الأعيان، نگارش قاضی ابن خلکان.

4 - اعيان الشيعه، نگارش سيد محسن امين عاملی.